

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۴

۲۱۴

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴

Ayeneh-ye-

Pazhoohesh

Vol.36, No.4

Oct - Nov 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

214

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

ایلیا گرشویچ / سید احمد رضا قائم مقامی | رسول جعفریان | سید علی میرافضلی | فاطمه شاملو | مریم حسینی
لیلا عبدی خجسته / سمیع الله | عبدالجبار رفاعی / محمد سوری | مجید جلیسه | امید طبیب زاده
الیو برانکافورته / روزچهر مصاحب | سید محمد حسین حکیم | آنتونیو پانیینو / لیلی وهرام
امیرخانی | حیدر عیوضی | زکی نجیب محمود / حمیدرضا تمدن | آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی
حمید عطائی نظری | میلاد بیگدلو | علی راد | سیدرضا باقریان موحد | علی ایمانی ایمنی | جویا جهانبخش

لقبی اشکانی در سرود جان و اشاره‌ای به اصل لغت سارویه و سابقه نام تخت جمشید
نسخه خوانی (۴۲) | احمدشاد غزنوی و صدر کرمانی | محبوبیت سفرنامه‌های فرنک ناصرالدین شاه در
هندوستان متّحده | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۳)
چاپ نوشت (۲۱) | سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه ولیک (۳)
سخنان حکمت آمیز زبان فارسی در سفر به غرب | وقفنامه‌ای از آخرین روزهای زندگی شیخ بهایی
دو گزارش نجومی از کارنامه اردشیر بابکان (۳: ۴-۷؛ ۴: ۶-۷) | ماجرا کم کن؛ گزارش بیتی از حافظ
آینه‌های شکسته (۱۱) | داستان احیای اندیشه فلسفی در مصر | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۶)
اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر | «و سخت عجب است کار گروهی از
فرزندان آدم!» | کتابی با عنوان حاصل الترجمان؟ | طومار (۱۳) | فیض گفتار نجف

کتاب شناسی دبیرستان البرز تهران

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش:

♦ قنیه الفتیان

♦ یادنامه استاد موسی اسوار



موسی اسوار و مجموعه داستانِ تا هر وقت که برگردیم، اثر غسان کنفانی
امید طیب زاده

Each man's death diminishes me,
For I am involved in mankind.
Therefore, send not to know
For whom the bell tolls,
It tolls for thee.

John Donne

مرگ هر آدمی ای از وجود من نیز می‌کاهد،
زیرا من مستغرق در نوع آدمی هستم.
پس هیچ‌گاه کسی را نفرست تا ببینی
ناقوس عزای چه کسی را می‌زنند،
ناقوس عزای توست.
جان دان

۵۸۹

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

اشاره

این مقاله به بررسی ترجمه موسی اسوار از مجموعه داستان غسان کنفانی، نویسنده و روشنفکر مبارز فلسطینی، با عنوان تا هر وقت که برگردیم اختصاص دارد. نویسنده مقاله ترجمه این مجموعه داستان را تداوم بخش دغدغه‌ها و آرمان‌های اسوار درباره مسئله فلسطین دانسته و معتقد است که کنفانی از نظر ادبی، و به تصریح خود اسوار، در شمار درخشان‌ترین نویسندگان عرب نیست، اما ارزش تاریخی و سندشناختی آثار او، به دلیل پرداختن به موضوعات مبارزاتی و نیز مرگ وی در راه اعتقاداتش، بر جنبه‌های زیبایی‌شناختی اثر رجحان دارد اهمیت ادبیات روایی در ممانعت از فراموشی جنایات تاریخی، به ویژه درباره فجایع فلسطین، نکته‌ای است که در مقدمه و نتیجه‌گیری بر آن تأکید شده است. نویسنده در ادامه، سه داستان کوتاه از مجموعه را، شامل برگگی از زمله، تا هر وقت که برگردیم و آن روز او کودک بود، به عنوان شواهدی از ثبت تاریخ تلخ اشغال و نمایش روحیه مقاومت، به اختصار، تحلیل کرده است.

مقدمه

درباره استاد موسی اسوار (۱۳۳۲ - ۱۴۰۴) هیچ بحثی وافی به مقصود نخواهد بود اگر از دیدگاه‌های وی درباره مسئله فلسطین و اسرائیل غفلت شود. از دوستی شنیدم که او در جوانی می‌خواست به مبارزان فلسطینی پیوندد، اما این امر آن‌گونه که او می‌خواست محقق نشد؛ پس راه‌های دیگری را برای مبارزه برگزید. به باور نگارنده، ترجمه اسوار از داستان‌های کوتاه غسان کنفانی (۱۹۳۶ - ۱۹۷۲)، نویسنده و روشنفکر مبارز فلسطینی، در مجموعه تا هر وقت که برگردیم (تهران، انتشارات آگاه، ۱۴۰۲)، مبین تداوم همان افکار روشنفکرانه و آرمان‌گرایانه او در دوران جوانی است. بسیاری از پیامک‌هایی که استاد اسوار در دوسه ماه پایانی زندگی‌اش برای نگارنده و دوستان دیگر ارسال می‌کرد، نشان‌دهنده وجدان دردمند و حزن عمیق او نسبت به جریان نسل‌کشی و جنایات اخیری بود که در غزه رخ می‌داد. در این بخش، ابتدا، به اختصار، از اهمیت تاریخی و سندشناختی ادبیات سخن می‌گوییم؛ سپس، به بررسی سه داستان کوتاه از مجموعه تا هر وقت که برگردیم، می‌پردازم.

ادبیات، از مقوله ای زیبایی‌شناختی تا مدرکی سندشناختی

ادبیات مانند سایر هنرها پدیده‌ای زیبایی‌شناختی و نقدپذیر است، اما ادبیات روایی، ویژگی‌های تفسیری دیگری هم دارد که مشابه آن را در هنرهای دیگر کمتر می‌توان مشاهده کرد. این ویژگی‌های تفسیری که امکان ارزیابی‌های دیگری جز ارزیابی‌های زیبایی‌شناختی را میسر می‌سازند، همان عواملی هستند که ادبیات را به سندی تاریخی یا اجتماعی یا فردی و مانند آن مبدل می‌کنند. بدیهی است که بهترین حالت تعامل میان این دو ویژگی زیبایی‌شناختی و تفسیری، زمانی رخ می‌دهد که آن دو چنان درهم تنیده شده باشند که امکان درک و ارزیابی یکی بدون دیگری ناممکن باشد، اما واقعیت این است که گاه اهمیت و ویژگی تفسیری در برخی آثار ادبی بیشتر از ویژگی‌های زیبایی‌شناختی آنها می‌شود. به باور من این امر در داستان‌های کوتاه غسان کنفانی در مجموعه تا هر وقت که برگردیم رخ داده است. ویژگی‌های تاریخی این داستان‌ها به آنها شأن سندشناختی بخشیده و سبب شده تا به‌رغم تمام ضعف‌های ساختاریشان، مبدل به آثاری مهم هم در تاریخ، و هم در تاریخ ادبیات بشوند. اهمیت آثار کنفانی از حیث ادبی به حدی است که بررسی تاریخ ادبیات معاصر عرب بدون در نظر گرفتن آنها، ناقص و حتی بیهوده محسوب شود. تقریباً تمام آثار کنفانی به زبان‌های مختلف دنیا ترجمه شده است.

۵۹۰

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

موسی اسوار در مقدمه‌ای که بر ترجمه خود از مجموعه داستان‌های کوتاه غسان کنفانی نگاشته، به طریق دیگری به مفاهیم فوق اشاره کرده است. او درباره این نویسنده معروف فلسطینی چنین آورده است:

اگر بخواهیم فارغ از هر اعتبار و ملاحظه ملی و قومی و سیاسی و صرفاً از حیث هنر داستان‌نویسی، بیست نویسنده برتر داستان کوتاه در جهان عرب انتخاب کنیم، قطعاً غسان کنفانی، نویسنده خوش قریحه و توانای فلسطینی، یکی از این شمار برجسته خواهد بود (اسوار، ص ۳).

معمولاً، وقتی می‌گوییم فلان نویسنده جزو پنج یا ده نویسنده برتر در فلان زبان یا فلان دوره است، بدان معناست که آثار آن نویسنده از حیث ادبی قابل اعتنا و معتبر است؛ پس وقتی فرد مطلع و ادب‌شناسی چون موسی اسوار، صراحتاً، کنفانی را جزو بیست نویسنده برتر می‌داند، بدین معناست که از نظر وی کنفانی حتی جزو پانزده نویسنده برتر عرب هم نیست، بلکه میزان اعتبارش جایی بین ۱۵ تا ۲۰ است، تازه منوط به آنکه پای تعارف و تساهلی هم در میان نبوده باشد! از آنجا که رتبه ۱۵ تا ۲۰ رتبه چندان درخشانی نیست، باید پرسید پس چه عاملی سبب شده است که مترجم ادب‌شناسی چون اسوار که ترجمه آثار برجسته‌ترین نویسندگان و شاعران کلاسیک و معاصر عرب را، مانند متنبی و محمود درویش و جبران خلیل جبران و نزار قبانی و غائب طعمه فرمان و عبدالرحمن منیف، در کارنامه خود دارد، به سراغ نویسنده‌ای چون غسان کنفانی برود که مرتبه‌اش به تصریح خود وی از حیث ادبی چندان درخشان نیست. پاسخ به این سؤال را خود اسوار در ادامه بند فوق در همان مقدمه آورده است:

حال اگر موضوع و ماده نوشته‌های این نویسنده و حیات سراسر مبارزه و باروری و روشنگری و ختم به شهادت او را هم لحاظ کنیم، بی‌تردید ارزش نوشته‌های او متفاوت‌تر و متمایز خواهد بود (همان جا).

پس آنچه سبب برجستگی آثار غسان کنفانی در نزد اسوار می‌شود، نه لزوماً کیفیت ادبی آثار کنفانی، بلکه «موضوع و ماده نوشته‌های» وی و «حیات سراسر مبارزه» او و «باروری و روشنگری» و از همه مهم‌تر «شهادت» وی است. واقعیت این است که ارزش تاریخی و سندشناختی آثار کنفانی چنان بالاست که ارزش‌های زیبایی‌شناختی آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

کنفانی در سال ۱۹۴۸، در سن ۱۲ سالگی، شاهد اشغال سرزمین محبوب مادری‌اش به دست نیروهای صهیونیستی بود؛ او تسلیم شدن هم‌وطنانش را در مقابل یورش نیروهای اسرائیلی به

چشم خود دید و تا پایان عمر هیچ‌گاه آن را فراموش نکرد. در همان ایام، همراه با خانواده‌اش از فلسطین به لبنان و سپس، به سوریه مهاجرت کرد، اما همواره از تسلیم شدن هم‌وطنانش در مقابل اشغالگران و نیز از ترک فلسطین احساس شرمندگی می‌کرد. ردّ پای آشکار این احساس شرمندگی و گناه در اکثر آثار او، از جمله داستان‌های کوتاه همین مجموعه، انعکاس یافته است. شاید برای جبران همین احساس شرمندگی که به ناحق در ضمیر او نهفته بود، زندگی خود را از ابتدای نوجوانی تا پایان عمر کوتاهش وقف مبارزات سیاسی کرد و عاقبت جان خود را در همین راه فدا کرد. او در سال ۱۹۶۷، پس از جنگ شش‌روزه، به عضویت جبهه خلق برای آزادی فلسطین درآمد و دیری نگذشت که سخن‌گوی این تشکیلات شد و در سال ۱۹۶۹، رسماً اعلام کرد جبهه خلق برای آزادی فلسطین تشکیلاتی است پیرو ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی که در کنار بقیه جنبش‌های آزادی‌بخش، به فعالیت‌های خود در مبارزه با اشغالگران صهیونیستی ادامه می‌دهد. او در هشتم ژوئیه سال ۱۹۷۲، در سن ۳۶ سالگی، با انفجار بمبی که عوامل موساد در ماشینش کار گذاشته بودند در بیروت به قتل رسید. موساد اعلام کرد که وی را به تلافی مشارکت در ماجرای قتل عام فرودگاه لود (Lod Airport massacre)^۱ ترور کرده است؛ گرچه کنفانی در مقاله‌ای از آن عملیات دفاع کرده بوده، بعدها معلوم شد که عوامل موساد از مدّت‌ها پیش از آن واقعه، نقشه ترور وی را کشیده بودند. در آگهی درگذشت او در روزنامه لبنانی و انگلیسی‌زبان دیلی استار (*The Daily Star*)، به درستی چنین آمده است: «او تکاوری بود که حتی یک تیر هم شلیک نکرد، تکاوری که تنها اسلحه‌اش قلم خودنویسش بود، و تنها آوردگاهش صفحات روزنامه‌اش».

مجموعه تا هر وقت که برگردیم شامل ۲۴ داستان کوتاه است که غسان کنفانی آنها را در فاصله سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۹ نوشته است. در اینجا به اختصار، به معرفی سه داستان از این مجموعه پرداخته می‌شود: «برگی از زمّله» (۱۹۵۶م/۱۳۳۵ش)، «تا هر وقت که برگردیم» (۱۹۵۷م/۱۳۳۶ش) و «آن روز او کودک بود» (۱۹۶۹م/۱۳۴۸ش). علّت انتخاب داستان کوتاه نخست (برگی از زمّله) و سوم (آن روز او کودک بود) این است که آنها به ترتیب قدیم‌ترین و جدیدترین داستان‌های این مجموعه هستند. اوّلی ده سال پیش از جنگ شش‌روزه (۱۹۶۷) و دومی دو سال پس از آن شکست نوشته شده است. علّت انتخاب داستان دوم (تا هر وقت که برگردیم) نیز به

۱. در سی‌ام می ۱۹۷۲، سه تن از اعضای ارتش سرخ ژاپن (Japanese Red Army) تحت فرماندهی و نظارت جبهه خلق برای آزادی فلسطین به فرودگاه لود که امروزه به فرودگاه بین‌المللی بن‌گوریون تغییر نام داده) در نزدیکی تل‌آویو حمله کردند و ۲۶ نفر از افراد آن فرودگاه را کشتند.

اهمیت آن مربوط می شود، کما اینکه نام گل مجموعه حاضر نیز از روی نام همین داستان انتخاب شده است.

«برگی از رمله» (۱۴۰۲، ص ۶۱-۶۵)

رمله از قدیمی ترین شهرهای تاریخی فلسطین است که در شمال غربی بیت المقدس و بر سر راه یافا واقع است. محل وقوع این داستان بسیار کوتاه جاده ای است که رمله را به قدس پیوند می دهد. زمان وقوع داستان مشخص نیست، اما از قرائن چنین برمی آید که به دوران جنگ ۱۹۴۸ مربوط می شود.^۱ شخصیت اصلی این داستان کودک نه ساله ای است که پس از گذشت چند سال، داستانی را که شاهد آن بوده به صورت خاطره ای بیان می کند. گرچه غسان کنفانی در آن زمان (۱۹۴۸) دوازده سال داشته، بعید نیست که از زبان آن کودک نه ساله آنچه خود شاهد بوده را به تصویر می کشد. باری او شرح می دهد که چگونه سربازان مسلح اسرائیلی وارد رمله شدند و زنان و کودکان و پیرمردان را در زیر آفتاب تند به خط کردند و دستور دادند که همگی دست هایشان را به صورت ضربدر به بالای سر ببرند. سپس، یک دختر سرباز اسرائیلی در کمال خونسردی دختر خردسال سلمانی پیر رمله، ابوعثمان را با شلیک چند تیر از فاصله نزدیک و در مقابل چشمان پدر پیرش به قتل می رساند. وقتی ابوعثمان جنازه دخترش را به قبرستان می برد، سرباز دیگری همسر ابوعثمان را هم که از حال رفته بود، به جرم اینکه طبق فرمان او بر پا نمی ایستد، با شلیک گلوله ای به قتل می رساند. ابوعثمان پس از بازگشت از قبرستان و مشاهده جسد همسرش، به دکان می رود و با ملافه ای سفید برای دفن و حمل همسرش باز می گردد. او پس از به خاک سپردن همسر به صف مردم باز می گردد و در میان آنها می ایستد و مانند بقیه دست هایش را به صورت ضربدر به بالای سر می برد. در آغاز داستان می خوانیم که تنها آرزوی ابوعثمان این بوده که در گورستان رمله به خاک سپرده شود؛ ولی این آرزو هرگز محقق نمی شود. داستان با دو بند کوتاه زیر علت را شرح می دهد و به پایان می رسد:

مردم نتوانستند ابوعثمان را، آن گونه که خود می خواست، به خاک بسپارند؛ زیرا وقتی که او به ستاد فرمانده [اسرائیلی] می رفت تا هرچه را می داند اظهار کند، صدای انفجار مهیبی شنیدند که ساختمان را منهدم کرد و تکه پاره های تن ابوعثمان میان آوار گم شد.

۱. جنگ ۱۹۴۸ یا جنگ اول اعراب و اسرائیل، دومین مرحله از جنگی است که در فاصله سال های ۱۹۴۸ تا ۱۹۴۹ صورت گرفت. این جنگ در نیمه شب ۱۴ مه ۱۹۴۸ آغاز و در سال ۱۹۴۹ به پایان رسید.

وقتی مادرم مرا برداشته بود و از راه کوهستان به اردن می‌رفت، به او گفتند که ابوعثمان، وقتی پیش از دفن همسرش به دگانش رفته بود، فقط با ملاقه سفید برنگشته بود (کنفانی، ص ۶۵).

پیش از این هم در داستان‌های گوناگون سخن از حمله‌های انتحاری به میان آمده بوده است، اما شاید این داستان از معدود مواردی باشد که در آن خواننده با کسی که دست به حمله انتحاری می‌زند، هم‌ذات‌پنداری می‌کند!

این داستان از حیث ساختار و تکنیک‌های قصه‌نویسی بسیار ساده و دارای شیوه روایتی خطی و حتی ابتدایی است.

«تا هروقت که برگردیم» (۱۴۰۲، ص ۱۷۷-۱۸۲)

محلّ این داستان بیابان نقب^۱ است، زمان وقوع این داستان نیز مشخص نیست؛ شاید سال ۱۹۵۶، یعنی هشت سال پس از اشغال فلسطین. قهرمان داستان مرد جوان دردمندی است که پس از هشت سال، مخفیانه به مزرعه خود که به اشغال نیروهای اسرائیلی درآمده بازمی‌گردد تا مخزن آبی را که اسرائیلی‌ها برای آبرسانی به شهرک‌های مجاور احداث کرده‌اند، منهدم کند. او که تا پایان داستان نامش معلوم نمی‌شود، شبانه به سمت مقصد خود حرکت می‌کند، و با دیدن هر بخشی از راه خاطره‌ای در ذهنش زنده می‌شود؛ از این طریق، خواننده به شیوه‌ای غیرخطی و مملو از حرکت به گذشته و بازگشت دوباره به زمان حال، با زندگی مصیبت‌زده او آشنا می‌شود. او به خاطر می‌آورد که هشت سال پیش وقتی اسرائیلی‌ها به مزرعه‌اش نزدیک می‌شدند، کوشید تا مانند دیگران دست همسرش را بگیرد و از مهلکه بگیرد، اما همسرش از او می‌خواهد که بماند و از زمین و مایملک خود دفاع کنند. آنها می‌مانند و اسرائیلی‌ها هردوشان را اسیر می‌کنند. آنها همسرش را در مقابل چشمان مرد به دار می‌کشند و او را وادار می‌کنند تا شاهد مرگ تدریجی و دردناک همسرش باشد؛ سپس، پوست کمرش را می‌کنند و رهایش می‌کنند تا برود و در زیر بار خاطرات دردناکش نابود شود. باری او عاقبت پس از هشت سال به مزرعه خود بازمی‌گردد و مخزن آبی را که در چشم او «مفهومی بزرگ و خونبار چون فاجعه» (کنفانی، ص ۱۷۹) داشت، با دینامیت منهدم می‌کند، و با موفقیت به چادرش در قرارگاه نظامی مراجعت می‌کند. بخش پایانی داستان حاوی گفت‌وگویی است بین او و فرمانده‌اش؛ او از فرمانده می‌پرسد:

۱. بیابانی پهناور در جنوب اسرائیل.

- ترتیب مأموریت فردا را داده‌اید؟
صدای فرمانده از دور شنیده می‌شود:
ولی تو فردا نمی‌توانی ادامه بدهی. باید استراحت کنی.
بی‌آنکه فکر کند، جواب داد:
- چرا، می‌توانم.
- فکر می‌کنی تا کی می‌توانی این جوری ادامه بدهی؟
در حالی که سرش را به کیسهٔ مواد منفجره تکیه می‌داد، گفت:
- تا هروقت که برگردیم به خانه (ص ۱۸۱-۱۸۲).

تاریخ نوشتن داستان، آن‌گونه که در پایان داستان ذکر شده، ۲۴ ژوئن ۱۹۵۷ است، یعنی زمانی که اعراب هنوز سرخوش از جنگ دوم اعراب و اسرائیل در ۱۹۵۶ بودند. گرچه فضای داستان تلخ و سیاه است، و خاطرات قهرمان داستان همه غم‌بار و آکنده از تیره‌روزی، اما او نه تنها از پای نیفتاده، بلکه با نوعی خوش‌بینی همچنان مصمم است تا پایان، یعنی تا زمان بازگشت به خانهٔ خود و بیرون راندن نیروهای اشغالگر به مبارزه ادامه دهد. نویسنده در این داستان، به درستی و با مهارت بسیار، از شیوهٔ روایتی غیرخطی بهره برده و با استفاده از این تکنیک، بر تأثیرگذاری و گیرایی کار خود افزوده است.

«آن روز او کودک بود» (۱۴۰۲، ص ۲۰۱-۲۰۶)

زمان این داستان معلوم نیست، اما مکانش اتوبوسی است که از حیفا به سوی عکا می‌رود. بخش اعظم داستان شامل توصیف مناظر زیبای بین راه و مسافران نشسته در اتوبوس است: جوانی که به زیبایی نی می‌نوازد، راننده‌ای که همراه با آوای نی آوازی را زمزمه می‌کند، کودک زیبایی که در کنار مادر خفته، و پیرزنی که منتظر است کودک بیدار شود تا لقمه‌ای نان و تخم‌مرغ در دهانش بگذارد... همه چیز در منتهای زیبایی و آرامش است، تا اینکه ناگهان نیروهای اسرائیلی جلوی اتوبوس را می‌گیرند و پس از پیاده کردن مسافرها و گشتن وحشیانهٔ وسایلشان، آنها را به خط می‌کنند. فرماندهٔ اسرائیلی که چوبدست سیاهی به دست دارد، از کودک که حال بیدار شده، می‌خواهد بیاید کنار خودش بایستد، سپس از دختر سربازی که شلوار کوتاهی به پا دارد می‌خواهد تا همهٔ مسافران اتوبوس را در مقابل چشمان کودک با مسلسل خود به رگبار ببندد. پس از انجام این فرمان، فرمانده در گوش پسرک می‌گوید: «دیدی؟ وقتی داستان را تعریف می‌کنی، این ماجرا را خوب به یاد داشته باش» (ص ۲۰۵)؛ او سپس، با چوب‌دستش محکم به پشت او

می‌کوبد و وی را به جلو هل می‌دهد: «یالا، یالا، تا می‌توانی بدو. تا ده می‌شمارم و اگر به اندازه کافی دور نشده باشی، بهت شلیک می‌کنم» (ص ۲۰۵). کودک وحشت زده فرار می‌کند و داستان با جملات زیر به پایان می‌رسد:

با این همه، صدای خنده‌های بلندشان به گوشش رسید. او هم ایستاد. نمی‌دانست چگونه و چرا ایستاد. اما ایستاد و دست‌ها را در جیب شلوار کرد و با گام‌های محکم و آرام، بی آنکه به پشت سر نگاه کند، وسط جاده قدم برداشت.

تنها با خودش، و بی هیچ عجله‌ای، شروع کرد به شمردن:

- یک، دو، سه... (همان، ص ۲۰۶).

با خواندن داستان درمی‌یابیم که چرا در عنوان این داستان (آن روز که او کودک بود) از زمان گذشته استفاده شده است. زیرا پس از این ماجرا، دوره کودکی آن کودک زیبا به پایان می‌رسد و دوره دیگری آغاز می‌شود که کودک در آن به شیوه سربازها با گام‌های محکم و آرام، بی آنکه به پشت سر نگاه کند، در وسط جاده قدم برمی‌دارد و به شیوه سربازها نیز می‌گوید «یک، دو، سه...». نویسنده بی‌استفاده از هیچ پیرایه و تکنیک خاصی، داستانی حزن‌انگیز را بیان می‌دارد و تفسیر آن را به عهده خواننده می‌گذارد. شاید در نظر برخی، این پایان‌بندی مبتین دیوانه شدن کودک باشد؛ یعنی تمام شدن دوره کودکی و آغاز نشدن دوره بزرگسالی و در نتیجه باقی ماندن در برزخی بی‌معنا؛ اما با توجه به دیگر داستان‌های غسان کنفانی و با توجه به زندگانی سرتاسر مبارزه او، به نظر نگارنده این پایان‌بندی بیشتر مبتین دوره جدیدی در حیات فلسطین و فلسطینیان است. می‌توان گفت آن کودک نماد فلسطین آرامی بود که در آرامش، زندگی ساده و زیبایی خود را از سر می‌گذراند، اما ناگهان با پیدا شدن نیروهای اشغالگر، تمام آن زیبایی‌های ساده جای خود را به جهانی پر از جنگ و خشونت و فاقد هرگونه نشاط و شادی کودکان سپرد. طبق تاریخی که در پایان داستان آمده، این داستان در سال ۱۹۶۹ نوشته شده، یعنی زمانی که اعراب پس از جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷، با تمام وجود مزه شکست و تحقیر را احساس کرده بودند. در آن ایام بیشتر آثار ادبی بازتاب‌دهنده روحیه یأس و ناامیدی بودند. با اینکه در این داستان نیز نشانه‌های یأس و بی‌پناهی مشاهده می‌شود، پایان تمثیل‌وار داستان را می‌توان حاوی بارقه‌هایی از امید دانست.

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ کم نبوده‌اند نویسندگان و شاعرانی که بهای اندیشه و آثار آزادی‌خواهانه خود را با جان خویش پرداخته‌اند. برای مثال، همین غسان کنفانی که بی‌گمان موساد او را بابت

فاش‌گویی‌های تأثیرگذارش به قتل رسانید نه بابت شرکت داشتنش در ماجرای قتل عام فرودگاه لود (این اتهام هیچ‌گاه ثابت نشد). از این‌که بگذریم، ادبیات نه می‌تواند باعث قتل‌ها و جنگ‌ها و بی‌عدالتی‌ها بشود و نه مانع از بروز آنها. اساساً ادبیات برای چنین مقاصدی پدید نیامده، و نقش و هدف آن چیز دیگری است! ادبیات نمی‌توانست مانع از جنایات هیتلر و استالین، یا مانع از انفجار بمب اتمی در هیروشیما، یا مانع از نسل‌کشی‌های گوناگون انگلیسی‌ها یا مانع از قتل عام ارمنی‌ها و توتسی‌ها و بوسنیایی‌ها و غیره و غیره بشود. از این همه می‌توان نتیجه گرفت که ادبیات نمی‌تواند مانع از قتل عام مردم بی‌گناه غزه یا باعث بازگرداندن سرزمین‌های اشغال‌شده به صاحبان اصلی آن سرزمین‌ها هم بشود. هنر ادبیات این است که می‌تواند مانع از فراموش شدن چنین جنایاتی بشود. این ویژگی از قابلیت‌های خاص ادبیات روایی، یعنی رمان و داستان کوتاه است که گاه بر ابعاد زیبایی‌شناختی اثر ادبی غلبه می‌کند. اگر به قول جان دان، و به قول بسیاری از عرفا، مرگ هر انسانی مرگ من نیز باشد، پس من نیز در به قتل رساندن هر انسان بی‌گناهی دستی دارم. ادبیات تنها می‌تواند چیزی را در وجود ما بارور و شعله‌ور کند که ما انسان‌ها با آن به دنیا نیامده‌ایم: وجدان!

۵۹۷

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

منابع

اسوار، موسی، ۱۴۰۲، «مقدمه»، نک: کنفانی.

کنفانی، غسان، ۱۴۰۲، تا هر وقت که برگردیم، ترجمه موسی اسوار، تهران، آگاه.